

## تحلیل کهن‌الگویی رمان سووشون

فریبا رئیسی سرحدی\*

دکتر حسین خسروی\*\*

دکتر محمدعلی آتش سودا\*\*\*

### چکیده

سیمین دانشور در ادبیات داستانی ایران، جایگاه پرارجی دارد؛ رمان «سووشون» در میان مجموعه داستان‌ها و رمان‌هایش داستان داستان‌هاست. تحلیل محتوایی این رمان، براساس جستارهای روانشناختی و نقدهای نوین کهن‌الگویی به درک و دریافت درون‌مایه‌ی آن کمک شایانی می‌کند از همین روی تلاش شد تا در این جستار رویکرد و رهیافت این نویسنده به کهن‌الگوها و اکاوی و تحلیل شود. با توجه به اهمیت و جایگاه کارل گوستاو یونگ در روانشناسی اعماق مبانی این تحقیق، بر پایه‌ی داده‌های روانکاوی تحلیلی یونگ استوار گردید. یافته‌ها نشان می‌دهد نقش آفرینی شخصیت‌ها در جامعه‌ی ای که دچار مخمصه‌ی تهاجم بیگانه است در فضای داستان - که سودجویی و عافیت‌طلبی تا سطوح بالای نمایندگان حکومت، ملاکین و اشراف، رسوخ کرده‌است - برخی

\* دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی،

raeisi.fariba@yahoo.com

شهرکرد، ایران

\*\* دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران

hosainkosravi1222@yahoo.com

(نویسنده مسئول)

\*\*\* عضو هیئت علمی مدعو، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد

اسلامی، شهرکرد، ایران. /دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد فسا، دانشگاه آزاد اسلامی،

Ma.Atashsoda@yahoo.com

فسا، ایران

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۲۳



ویژگی‌ها، و مفاهیمی از حافظه‌ی جمعی جامعه‌ی «پرنقاب، سایه‌مند، خرافه‌گرا، قهرمان‌خواه و منجی‌طلب» را تبیین می‌کند تحلیل نهایی داده‌های کهن‌الگویی مشخص می‌سازد که «تولد دوباره» محوری‌ترین شاخص کهن‌الگویی و مهم‌ترین پیام رمان سووشون است.

**واژه‌های کلیدی:** سووشون، سیمین دانشور، کهن‌الگو، رمان

### مقدمه

کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung) زاده ۱۸۷۵ میلادی در سوئیس و متوفای ۱۹۶۱ و همگنان وی با بسط و گسترش روان‌شناسی اعماق (روان‌شناسی تحلیلی) از قرن بیستم به بعد فرصت دیگری برای نقد آثار ادبی و هنری بر مبنای تحلیل کهن‌الگویی فراهم آوردند به گونه‌ای که می‌توان گفت ارتباط نزدیک و دوسویه روان‌شناسی و ادبیات موجب گردیده که منتقدان و تحلیل‌گران ادبی، با خوانش نوین آثار ادبی از منظر روان‌شناسی اعماق و دستاوردهای آن، به گونه‌ی جدیدی از نقد، با عنوان «نقد کهن‌الگویی» (Archetypal Approach) دست یابند.

فراوانی استقبال از این نوع نقد موجب پیدایش گونه‌ای متعارف از تحلیل تحت عنوان تحلیل کهن‌الگویی گردید. مبانی این نوع تحلیل متعارف، بر ارزیابی کمی و کیفی کاربست کهن‌الگوها استوار است آرکی تایپ (archetype) که مترجمان ایرانی برابری «کهن‌الگو، سرنمون، پیش‌نمون، سنخ‌های باستانی، صور ازل و...» برایش منظور کرده‌اند نمونه‌های متعددی دارد و بن‌مایه تحلیل‌های روانکاوانه است. مهم‌ترین کهن‌الگوها از نظر روان‌شناسان تحلیلی عبارتند از: آنیما، آنیموس، سایه، نقاب، پیرخردمند، چهار صورت مثالی، مادر، تولد، تولد دوباره، روح، روح مکار و آب، گیاه، زمین، خورشید و ستارگان و عناصری که به مادر مثالی مرتبط اند.

این پژوهش بر آن است که رمان سووشون سیمین دانشور را با رویکرد به روان‌شناسی اعماق (Depth Psychology) و عنایت به این عناصر، با تکیه و تأکید بر نظریات کهن‌الگویی یونگ به روش توصیفی-تحلیلی با بهره‌گیری از دریافت‌های منتج از مطالعات کتابخانه‌ای، مورد واکاوی قرار دهد.



نگارندگان در رویکرد به این نوع نقد، با محور قراردادن نظریات روانشناس معروف، کارل گوستاو یونگ، ضمن ارزیابی کهن‌الگوهای موجود در رمان سووشون، نشان می‌دهند که این نویسنده تا چه میزان و چگونه از این اشکال و صورت‌های نمادین جای گرفته در روان آدمی بهره برده و رهیافت به این حافظه‌ی جمعی چه زوایایی از درون‌مایه‌ی اثر را باز می‌نماید در ساختار بندی کار نخست به نمونه‌یابی، دسته‌بندی و چگونگی کار بست کهن‌الگوهای مهم پرداختیم سپس ارزیابی و تحلیل نهایی صورت گرفت. چون موضوع پژوهش بین رشته‌ای (ادبیات و روان‌شناسی) است پیش از ورود به بحث به اندازه‌ی ضرورت، تاریخچه و مفاهیم نظری مربوط به کهن‌الگوها ارائه گردید

### کهن‌الگو یا آرکی تایپ

«یونگ می‌گوید که واژه‌ی سرنمون (archetype) نخستین بار به زبان فیلو جودانوس می‌آید که به Imago Dei (تصویر خدا) در انسان اشاره می‌کند. در واقع یونگ ایده سرنمون را از قدیس اگوستن وام گرفته، آنجا که از «اندیشه‌های اصلی» سخن می‌گوید؛ اندیشه‌هایی که به خودی خود پدید نیامده بلکه در فهم الهی مستترند. این اندیشه‌های اصلی را می‌توان به زبان ساده آرکی‌تایپ نامید یونگ برای تعریف سرنمون عبارات گوناگون به کار می‌رود: تمایلات کلی ذهن، نوعی آمادگی جهت تولید پی‌درپی اندیشه‌های اساطیری یکسان و مشابه. گنجینه‌ی از روان جمعی، از اندیشه‌های جمعی، از آفرینندگی؛ راه و رسم اندیشیدن، احساس و تخیل کردن، که هر کجا و هر زمان فارغ از سنت پدید می‌آیند. اشکال نمونه‌وار رفتار و کردار که هر گاه به سطح آگاهی می‌رسند، در هیأت اندیشه‌ها و تصاویر و انگاره‌ها نمود می‌کنند. قالب‌ها یا مجراهایی که در مسیرشان زندگی روانی پیوسته در جریان بوده‌است.» (مورنو، ۱۳۹۳: ۶).

یونگ در بررسی‌های خود متوجه شد برخی از تجربیات بشری که در طی قرن‌های متمادی در فرهنگ‌های مختلف صورت‌های یکسانی و مشابهی یافته‌اند به صورت نماد و سمبل از گذشتگان ما به ارث رسیده است که محتویات ضمیر ناخودآگاه جمعی آدمی را تشکیل می‌دهد، این محتویات اندیشه با تفکر یکسان همان اشکال با صورت‌های نمادین و مشترک بین بشریت است



که یونگ از آن‌ها با عنوان آرکی تایپ (Archetype) یا کهن الگونام برده است (ن. ک: یونگ، ۱۳۹۳).

این کهن الگوها از گذشته‌های دور نسل به نسل در میان نوع بشر منتقل شده‌اند و در ژرفای ضمیر ناخودآگاه جای گرفتند. همچنین به دلیل گسترده بودن تجربیات بشری، شمار کهن الگوها نیز بسیار می‌باشد، از دیدگاه یونگ مهمترین آنها عبارتند از: سایه، نقاب، مادر، آنیما، آنیموس، پیر فرزانه، خویش، تولد، قهرمان و سفر و ... .

می‌توان گفت کهن الگوها، سازنده تصاویر ذهنی و نمادها و مفاهیم مشترک جهانی هستند که این صورت‌های ازلی ابتدا توسط روان‌شناسان مورد توجه، و سپس با توجه به اهمیت آن در شناخت روحيات شاعران و نویسندگان مختلف مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت (ن. ک: فوردهام، ۱۳۹۳).

### آنیما (Anima)

«یونگ می‌گوید که هیچ مردی کاملاً مردانه نیست، بلکه همواره در وجودش چیزی زنانه دارد. حتی مردهای بسیار مردانه نیز روحیه‌ی عاطفی لطیفی را که غالباً به خطا «زنانه» می‌نامند، به دقت در خود حفظ و پنهان کرده‌اند. در مرد سه خصلت عمده‌ی زنانه وجود دارد:

خصلت اول از مادر و همسر سرچشمه می‌گیرد و از همان دوران کودکی اثری عاطفی بر مرد می‌نهد. ویژگی‌هایی در مرد دیده می‌شود که گرچه در جامعه‌ی مغرب‌زمین، به سبب عقاید مسلط، ناپیداست ولی بسیار واقعی است و احتمالاً نتیجه وجود اقلیتی از زن‌های زنانه در بدن مرد است و سرانجام سرنمون آنیماست که عاملی پیش‌انداز و باستانی و دارای خصال ویژه یک شخصیت زنانه است» (مورنو، ۱۳۹۳: ۵۰).

### آنیموس (Animus)

جنبه ناخودآگاه زنانه شخصیت یک زن آنیموس نام دارد «همانگونه که عنصر مادینه مرد از مادر شکل می‌گیرد عنصر نریئه زن از پدر متأثر است.» (یونگ،

۱۳۹۲: ۲۸۷)



### سایه (Shadow)

«هر کس با خود سایه‌ای حمل می‌کند، و هر آنچه انسان داراست قرار نیست خوب و بی‌عیب باشد. سایه نمودار جانب منفی شخصیت ماست و چکیده‌ی همان صفات ناخوشایندی است که همراه با قوای رشد نکرده وجودمان می‌باید مدام پنهانشان کنیم. سایه شخصیت فرومایه‌ی ماست و از چیزی برخاسته که با قوانین و قواعد زندگی هوشیار مناسبتی ندارد. ظلمتی است که عوامل خودمختار و بانفوذ را در خود فرومی‌پوشاند. از لحاظ ارزش حسی، غالباً منفی است و نمودار همان شخصیت مستور و سرکوفته و سرشار از بار گناه ماست» (مورنو، ۱۳۹۳: ۴۳).

### نقاب (Persona)

«نقاب پدیده‌ای قومی و رویه‌ای از شخصیت است که می‌تواند به شخص دیگری نیز تعلق داشته‌باشد. نقاب نمای بیرونی و شخصیتی است که شخص با آن در اجتماع جلوه‌گر می‌شود و به آن تظاهر می‌کند. نقاب یک لزوم و ضرورت است؛ توسط آن به دنیای خود مربوط می‌شویم» (فوردهام، ۱۳۹۳: ۸۰).

### خودآگاه (Conscious) و ناخودآگاه (Unconscious)

بر پایه روان‌شناسی تحلیلی وی؛ انسان، در خودآگاهی، رفتارهای سنجیده‌ای از خود نشان می‌دهد چرا که من آگاهانه‌ی فرد در انجام این امور دخالت دارد اما آنجا که رفتار ناآگاهانه یا نیمه‌آگاهانه از آدمی سر می‌زند، بخشی از روان از حوزه‌ی تسلط آگاهانه‌ی فرد خارج می‌شود. این قسمت همان ضمیر ناخودآگاه آدمی می‌باشد. ضمیر ناخودآگاه بخش عمیق و نهفته‌ای از روان انسان را تشکیل می‌دهد، به گونه‌ای که با مطالعه و شناخت آن می‌توان به علل رفتارهای آدمی در برخورد با مسائل مختلف پی برد (یونگ، ۱۳۶۸).

### پیشینه تحقیق

با توجه به اهمیت نقش دانشور در داستان مدرن، پژوهش‌های بسیاری درباره آثار وی نوشته شده است؛ از جمله جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور از هوشنگ گلشیری و بر ساحل جزیره



سرگردانی جشن نامه دکتر سیمین دانشور از علی دهباشی. چند پایان‌نامه نیز درباره آثار او نوشته شده است نقد و تحلیل آثار داستانی سیمین دانشور از سمیرا میس ابراهیمی و شخصیت و شخصیت پردازی در آثار سیمین دانشور و احمد محمود از فاطمه جعفری اوجایی. تحلیل درون مایه‌های سووشون از نظر مکتب‌های ادبی و گفتمان اجتماعی از حسین علی قبادی و نقدی بر سووشون سیمین دانشور از سعید قهرمانی. مقاله اخیر با طرح موضوعی تازه به نشانه‌شناسی مضمون مرگ و زندگی در مشهورترین رمان دانشور می‌پردازد. همچنین مقاله «بررسی کهن الگوگرایانه «درخت» در رمان «سووشون» از سعید کریمی قره‌بابا و مختار رضایی، که در فصلنامه مطالعات داستانی، پیام نور به چاپ رسیده است در این پژوهش با بهره‌گیری از آرکی‌تایپ درخت، مفهوم زندگی، باروری، امیدواری، استقامت و غیره بررسی شده است.

### شرح حال

سیمین دانشور دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ برابر با آوریل ۱۹۲۱ در خانواده شیرازی پزشک محمدعلی دانشور و نقاش قمرالسلطنه حکمت، به دنیا آمد. داستان نویسی را با مجموعه داستان «آتش خاموش» (۱۳۲۷) بر پایه‌های نو و کهن استوار کرد سال ۱۳۲۸ از دانشگاه تهران موفق به اخذ دانشنامه دکتری ادبیات شد. سه سال بعد ۱۳۳۱ راهی آمریکا شد و داستان نویسی حرفه‌ای را از استاد غربی اش والاس ارل استگنر (Wallace Earle Stegner) آموخت. مجموعه داستانی شهری چون بهشت را دی ماه ۱۳۴۰ نوشت و سال ۱۳۴۸ قابلیت‌های داستان‌نویسی حرفه‌ای خود را در رمان «سووشون» نمایان ساخت. به کی سلام کنم؟ (خرداد ۱۳۵۹)، از پرنده‌های مهاجرپرس (۱۳۷۶)، جزیره‌ی سرگردانی (۱۳۷۲) و ساربان سرگردان (۱۳۸۰)، از دیگر کارهای مهم اوست.



## تحلیل داستان

داستان سووشون، با عقد کنان دختر حاکم و حضور نانوایا برای پخت نان سنگک شروع می‌شود و در همان آغاز «نقاب» از چهره‌ی دوقشر از جامعه گشوده می‌شود: یکی خُکام که به جای مردمداری، بیگانه‌داری و خویش‌خواهی می‌کنند؛ و دیگر، نانوایا که شخصیت قائم به ذات خویش را فراموش کرده و در تناسب با روزهای عادی، هم در پخت نان و هم در مواجهه با فرادستان، رفتاری متمایز از خود واقعی خویش بروز می‌دهند.

به واقع، در همان آغاز، کهن‌الگوهای «قهرمانخواهی» در خلق شخصیت‌های یوسف و زهرا؛ «آنیوس» (ویژگی مردانه‌ی) سیمین دانشور، در غلیان اعتراض یوسف نسبت به واگذاری نان در شرایط قحطی به بیگانه، و «نقاب» در نوع رفتار نانوایان با استعاره‌ی تحقیرآمیز «گوساله‌ها»، آشکار می‌گردد: «یوسف تا چشمش به نان افتاد گفت: «گوساله‌ها چطور دست میرغضبشان را می‌بوسند. چه نعمتی حرام شده و آن هم در چه موقعی...» (سووشون، ۱۳۹۵: ۵).

سپس به سر جنت زینگر انگلیسی تاجر و فن‌سالار چرخ خیاطی می‌پردازد که در پایان معلوم می‌شود افسری جنگجوست و عمری با «نقاب» تاجر و فن‌سالار براساس ضرورت فروش و به عنوان دوست مردم، به خریداران چرخ خیاطی و آموزش دوزندگی می‌داده‌است

«زینگر جامش را بلند کرد و گفت: «به سلامتی ایران، کیلی بوزورگ ترین از فرانسه. و تهران بوزورگ تر از ... از ویشی».

«سر جنت زینگر فعلی کسی جز «مستر زینگر» مأمور سابق فروش چرخ خیاطی سینگر نبود. اقل کم هفده سال می‌شد که به شیراز آمده بود و هنوز فارسی درستی نمی‌دانست. هر کس چرخ خیاطی سینگر می‌خرید خود مستر زینگر با آن قد و بالای غول آسا، مفت و مجانی ده جلسه درس خیاطی به او می‌داد. با آن هیکل چاق و چله پشت چرخ خیاطی می‌نشست و گل‌دوزی و شبکه و چین دوقلو یاد دخترهای مردم می‌داد. تعجب بود که خودش خنده اش نمی‌گرفت اما دخترهای مردم خوب یاد می‌گرفتند. زری هم یاد گرفت. جنگ که شد زری شنید که مستر زینگر یک شبه لباس افسری پوشیده، براق و ستاره زرد، و حالا می‌دید و این لباس واقعاً به او می‌آمد.



اندیشیدید خیلی طاقت می‌خواهد که آدم هفده سال به دروغ زندگی کند. کارش دروغی، لباسش دروغی و سرتاپایش دروغ باشد. و در کار دروغی خود چقدر هم مهارت داشت» (همان:ص ۶-۷). زری که تا میانه‌های داستان در سایه‌ی خود و یوسف است برای رسیدن به تعادل شخصیتی («خویشتن» و «خود» کهن‌الگویی) مدام در تکاپوست در مواجهه با پدیدارها در تعارض و تردید قرار دارد؛ از یک سو «آنیمای» یوسف را دارد از دیگر سوی صبغهی «مادری و یک هستیا». او در دل، تحسین یوسف را دارد اما برای بقای خانواده تحسینش را فرومی‌خورد و مانع تداوم اعتراضات یوسف می‌شود تا هول یک رویارویی را از حول خانواده دور کند. در واقع همینجاست که برای بقای خانواده در نخستین پویه، نقش «راهنما» را ایفا می‌کند. «مهمان‌هایی که نزدیک زن و شوهر بودند و شنیدند یوسف چه گفت از کنارشان عقب نشستند و بعد از اطاق عقد‌کنان بیرون رفتند. زری تحسینش را فروخورد دست یوسف را گرفت و با چشم‌هایش التماس کرد و گفت: «ترا خدا یک امشب بگذار ته دلم از حرف‌هایت نلرزد» و یوسف به روی زرش خندید» (همان:۵).

یوسف و زری افزون بر سرجنت زینگر که تحت تأثیر و غلبه‌ی سایه، به نوعی خود شیطانی رسیده‌بود، و سال‌ها با نقاب در کنار آنان زیسته، با شخصیت دیگری به نام مک‌ماهون که برخلاف زینگر، در جدال سایه با ضمیر درون و در فرایند فردیت به تعادل خود در تراز یک خبرنگار واقعی دست یافته و بی‌نقاب، در کنارشان زیسته‌است نیز سروکار دارند. این پاره‌های داستان، بیانگر انتقال تجربه‌ی تلخ ناخودآگاه جمعی و ذهنیت منفی آن نسبت به انگلیسی‌ها با کارکردهای شیطان‌صفتانه؛ و متأثر از گفتمان مارکسیستی، و نیز باور ذهنی «دشمن دشمن من، دوست من است»، و ذهنیت مثبت نسبت به ملیت و بیگانه‌ای دیگر (مک‌ماهون ایرلندی) می‌باشد. «بعد مک‌ماهون آمد که با یوسف دوست بود و زری بارها دیده بودش. مک‌ماهون خبرنگار جنگی بود و دوربین عکاسی داشت» (همان:۷).





در این عبارت سایه ی پست عزت‌الدوله که می‌خواهد گوشواره‌ها را در فضای عاطفی و روح مادرانه‌ی زری از چنگش خارج کند، خود را نشان می‌دهد. زری به برگشت ناپذیری گوشواره آگاه است اما برپایه‌ی کهن‌الگوی مادر، خود را ناگزیر به تحویل گوشواره‌ها می‌داند. «مامانم می‌گوید لطفاً گوشواره‌های‌تان را بدهید به امشب به گوش عروس می‌کنند و فردا می‌فرستند در خانه‌تان... زری گفت و صدایش می‌لرزید: این رونمای شب عروسی‌ام... یادگار مادر آفاست... زری دست کرد و گوشواره را درآورد و گفت: خیلی احتیاط کنید آویزه‌هایش نیفتد. هر چند می‌دانست اگر می‌شد پشت گوشش را ببیند روی گوشواره‌ها را هم خواهددید. اما مگر می‌توانست ندهد؟» (همان: ۸).

آیمای یوسف در روان زری، او را وادار به تمکین می‌کند، و سایه‌های پست زینگر و کلنل، آشکار می‌شود: «زری متوجه شد که زینگر در گوش شوهرش چیزی گفت و یوسف بلند شد و با زینگر از خیابان باغ با ردیف سروها و نارنج‌های چراغانی شده‌اش گذشتند و رفتند ته باغ اما زود برگشتند و سراغ بار هم نرفتند و دید که سرجنت زینگر اشاره‌ای به کلنل کرد و چشم‌های این یکی چپ‌تر شده و سگرمه‌اش تو هم رفت. یوسف هم کنار زری نشست صورتش قرمز شده بود و سیبل‌های بورش می‌لرزید. گفت: «پاشو بی سروصدا برویم» زری موهایش را آورد روی آن گوشی که به طرف شوهرش بود و گفت: «هر طور میل توست» (همان: ۱۲).

کهن‌الگوی تولد در زایمان، میلاد «خسرو» و نذر که ترسیم باور به ماوراءالطبیعه است و کهن‌الگوی مادر که دیوانه‌ها و زندانیان را مورد ترحم قرار می‌دهد هر کدام بیانگر قابلیت‌های انطباقی رمان سووشون با کهن‌الگوهای یونگ است. خسرو، قرینه‌ای دیگر برای تداعی کی‌خسرو و انطباق شخصیت یوسف با سیاوش، و برآیند انتقال تجربه تاریخی به ناخودآگاه جمعی است. «زری چون باریک‌اندام بود و لگن خاصره‌اش تنگ بود، سخت‌زا. سر هر زایمان تصمیم می‌گرفت در خانه بزیاید و با بهترین قابل‌شهر قرار و مدار می‌گذاشت... سر به دنیا آوردن خسرو، از درد دیوانه نذر کرده بود برای دیوانه‌ها نان خانگی و خرما ببرد و پنج سال بعد که با هزار ترس و لرز حامله شد پیشاپیش نذر کرده بود که برای زندانیان هم همان کار را بکنند» (همان: ۲۰).



### آنیما و آنیموس

کهن‌الگوی آنیما (مظهر طبیعت زنانه‌ی مرد)، گرت‌برداری از خود زنانه‌ی زری، و کهن‌الگوی آنیموس (پاره‌ی مردانه‌ی روان زری) منطبق با ویژگی‌های شخصیتی یوسف است. می‌توان گفت دانشور در آفرینش نقش این دو قهرمان، به تبیین نمونه‌های آرمانی کهن‌الگویی آنیما و آنیموس خود و جامعه پرداخته‌است.

سیاوش، یوسف، امام حسین و رستم «نمونه‌های آنیموسی روان سیمین دانشورند که او آنها را در پهنه‌بندی حالات زری در خلال داستان نمایان ساخته‌است.

این پدیدار و این نوع خوانش و این صورت‌بندی از «زن مدرن»، متأثر از «من» بهره‌گرفته از فضای مدرنیته و «خود» سامان یافته از سایر کهن‌الگوها از جمله کهن‌الگوی باورمند به «منجی» می‌باشد از همین‌روی است که زری را تا مرحله‌ی قهرمان تراز نخست ارتقای منزلت می‌دهد اما در این برکشیدن هم احیای حقوق زن را در توازن با برخی قالب‌ها و چارچوب‌ها مدنظر دارد.

### سایه

وجود کهن‌الگوی مادرمثالی در نوع منفی آن که گودال یکی از انواع آن می‌باشد و پرداختن به سایه برای تبیین ویژگی دائم‌الخمر بودن و عاقبت شومی که مورد توجه هست، در واگویی‌های مک‌موهان به وضوح نمایان است:

«دائم‌الخمر! می‌دانم عاقبت در یک روز سگی بارانی در یک گودال میفتی و جان می‌دهی و یا در نوان‌خانه دنبال یک پیرزن می‌گردی که به او بگویی «مادر!» آخر مادرت داشته جوراب پشمی لوز لوزی برای پسرش در جبهه می‌بافته... از زیر آوار که درش آورده‌اند هنوز میل کرک‌بافی دستش بوده» (دانشور: ۱۳۹۵: ۱۳).

سایه در وجود خان‌کاکا باعث می‌شود که بکوشد تا جنبه‌های پست رفتاری خود را به یوسف تلقین کند. در واقع، بخش تاریک طبیعت خان‌کاکا، با توجه به «خود» ضعیف وی موجب می‌شود تا به رغم آشکار بودن نتایج همکاری با بیگانگان آن‌هم در شرایط قحطی؛ رنج مردم را بر رفاه خویش ترجیح دهد و هشدارهای یوسف در جایگاه یک پیر خردمند نیز موجب تفوق «خود»



حقیقی بر سایه خان کاکا نمی‌شود. خان کاکا اگرچه در داستان، شخصیت مستقلى است اما این شخصیت با «من» مغلوب شده در برابر «سایه»، به واقع خود سایه‌ی یوسف است. ارزش کار یوسف، در این است که در مصاف با چنین سایه‌ای به «خود» متعالی رسیده‌است.

«خان کاکا آهسته گفت: «داداش بیخود لج می‌کنی. هرچه باشد این‌ها مهمان ما هستند همیشه که اینجا نمی‌مانند، اگر هم ندهیم خودشان به زور می‌ستانند، از قفل یا مهر و موم انبارهای تو که نمی‌ترسند. بعد هم مفت که نمی‌خواهند، پول می‌دهند. من هرچه در انبارهایم بوده چکی فروخته‌ام، پیش قسط سبزه را هم که هنوز دانه نبسته گرفته‌ام، هرچه باشد صاحب‌اختیار آن‌ها هستند.» یوسف گفت: «مهمان ناخوانده بودن‌شان تازگی ندارد خان کاکا... از همه بدتر احساس حقارتی است که دامنگیر همه‌تان شده. همه‌تان را در یک چشم به هم زدن کردند دلال و پادو و دیلماج خودشان. بگذارید لااقل یک نفر جلو آنها بایستد تا توی دلشان بگویند خوب آخرش یک مرد هم دیدیم» (همان: ۱۶).

خان کاکا که خوی مردم آزاری دارد مدام بر طبل خشونت می‌کوبد و از این طریق سایه‌ی خویش را برملا می‌سازد. از این که یوسف با رعیت مدارا می‌کند دل آزرده‌است. سایه‌ی خشونت‌خواه او خوی شکنجه‌گرش را آشکار می‌کند تا آنجا که خواهان بسته شدن رعیت به چوب فلک است. نکته جالب این گفت‌وگو، تشریح ویژگی‌های متضاد دو نفر در یک مقایسه است، این چیدمان رفتاری؛ خان کاکای خشونت‌گرا، طماع و منفعت‌طلب، را در برابر یوسف مهربان، مردم‌دار و رعیت‌نواز قرار می‌دهد، به عیوبی اشاره می‌کند که حسن یوسف است. بخشی از رفتار یوسف را به باد انتقاد می‌گیرد که یوسف به واسطه‌ی آن‌ها، محبوب رعیت شده‌است. در حقیقت چنین شخصی با چنین خصلت‌های دهشتناکی، نمادی از سایه‌ی یوسف است، گویا سیمین دانشور می‌خواسته قهرمان اولیه‌ی سووشون، با عبور از این سایه، جلوه‌ی قهرمانی تمام‌عیار داشته باشد که سایه‌ی سنگین رعیت ستیزی را این چنین به مصاف با «من» رعیت پرور و مردم‌دار او فرستاده‌ست.

«خان کاکا گفت: «هی خواب! هی خواب! در ده یا خواب است یا تو پشه‌بند نشسته کتاب می‌خواند. من پس پایم ترکیده. صورتم از آفتاب سیاه و چروک شده، اما آقا خودش را لای زورورق نگه‌داشته. جانم، رعیت باید از ارباب بترسد. مثل فیلبان، باید بالا سر رعیت بود. باید رعیت



را به چوب فلک بست. از قدیم و ندیم گفته‌اند رعیت را باید همیشه دست به دهن نگه‌داشت. نه از شتوی خبر دارد نه از صیفی. فقط چشمش به آسمان است...» (همان: ۲۳).

در مبحث کهن‌الگوها «هستیا» نماد زن آرامش طلب، مهربان و باتدبیر است که از جنگ و کشمکش پرهیز می‌کند. زری در جایگاه زن دانا و هستیا ظاهر می‌شود و مبارزه جویی حق طلبانه را به خاطر بقای خانواده نمی‌پذیرد اما در ادامه داستان و در فرایند فردانیت، آنگاه که به کمال رشد روان می‌رسد همین زری است که همه باورهای ذهنی پیشین و باور هستی‌اش را به کناری می‌نهد و به مدد یک سروش که دانای اسرار است، در مقام یک قهرمان تحول یافته، خود فریادگر دردهای مردم می‌شود.

پدر معنوی و روح زمانی، پیرخرمند، و هستیا، که کهن‌الگوهایی برای هدایت جامعه‌اند، گهگاه به صورت موجودات زمینی یا فرا زمینی در شخصیت‌های داستان به صورت اندرزگو و یا حامی، خودنمایی می‌کنند اما شخصیت واحدی برای ایفای این نقش‌ها وجود ندارد. نویسنده، تمایلات خود را از طریق چنین چهره‌هایی در محتوای دیالوگ‌ها بیان می‌کند.

عمه خانم در مقام یک هستیا و یک کهن نمونه از زنی خردمند که تجربه‌ی پر دامنه‌ای از نیک و بد روزگار دارد، تلویحاً به سایه‌هایی که در خان کااكا متجلی است اشاره می‌کند و آشکار از سایه‌های رفتاری ابوالقاسم خان پرده برداری می‌کند.

«عمه گفت: «خان کااكای خودم را می‌شناسم، یوسف را هم می‌شناسم، ابوالقاسم خان صاف نیست از وقتی هم که به خیال و کالت افتاده ناصاف تر شده» (همان: ۲۰).

«زری مثل مرغی بود که از قفس آزاد شده باش. یک دانای اسرار به او ندا و نوید داده بود. نه یک ستاره، هزارها ستاره در ذهنش روشن شد. دیگر می‌دانست که از هیچ کس و هیچ چیز در این دنیا نخواهد ترسید. (همان، ۲۸۶).

### نقاب

نقاب از کهن‌الگوهایی است که به نسبت سایر کهن‌الگوهای پر کاربرد همچون آنیما و صورت مثالی مادر در شعر شاعر، جایگاه کم رنگتری دارد. ابوالقاسم خان که خود با نقاب و کیل برای



تحقق امیال ناشی از سایه پست خود تلاش می‌کند و در پی اتصال به هویت ذاتی بیگانه پرستی است، در رفتاری اعتراض گونه به نقاب سید اشاره می‌کند و چهره موافق و مخالف سید را به عنوان یک نقاب، در لگدزدن که خصلتی از سایه است آشکار می‌سازد.

«ابوالقاسم خان چشم‌هایش را بهم زد و گفت: «لابد می‌گفتی با این دوندگی که می‌کند حتماً وکیل می‌شود. وکیل می‌شوم، کلنل و قنصل را دیده‌ام. حاکم هم قول داده. فقط سید لگد می‌اندازد. یک روز سر منبر تعریفم را می‌دهد و روز دیگر می‌زند زیر حرف‌های خودش.» (همان: ۲۲).

پرسونا و نقاب، نمای بیرونی شماری از شخصیت‌های داستانی رمان است. زینگر که یک افسر نظامی است، در نقاب تکنسین ظاهر می‌شود و با چرخ خیاطی سینگر، خود را به جامعه معرفی می‌کند تا دلمشغولی‌هایش به توپ و گلوله مخفی بماند، ملک رستم و ... دوتن از خان‌ها چادر سر می‌کنند که نقابی افزون بر نقاب است.

یکی از قهرمانان ممتاز داستان، یوسف است. با رویکرد به نقد کهن‌الگویی درمی‌یابیم: یوسف نماد ذهن جامعه‌ای قهرمان‌خواه و قهرمان‌پرور است. در این جامعه‌ی نیازمند به قهرمان، اکثریت نزدیک‌به‌کل، به بی‌تفاوتی، روزمرگی و نوعی تسلیم دچار می‌شوند. مطیع و رام شرایط می‌گردند، آگاهانه و ناآگاهانه در خدمت، «ناآزادی‌ها» و ستم قرار می‌گیرند، ذهن قهرمان‌گرای نویسنده چاره برون‌رفت از این وضعیت بغرنج و بحران‌زا را بر پایه‌ی ذهن تجربی قهرمانجو در گفتمان قهرمانان داستان (یوسف، زری و عمه‌خانم) نمایان می‌سازد.

در «سووشون»، اکثریت یا مرعوب، منفعل و خموش‌اند، یا در شرایط موجود؛ حفظ جان، خانه و مال خود را بر رنج‌رهایی ترجیح می‌دهند. این گروه با نقاب‌های متمایل به خوشداشت حکام و خارجی‌ها خود را به جامعه معرفی می‌کنند، عده‌ای نیز به آدم‌های «ناآزادی و ستم» تبدیل می‌شوند مثل خان کاکا.

او که از نظر خونی در میان همه کنشگران، نزدیک‌ترین کس به یوسف است درست عکس یوسف، با «من» مغلوب شده در برابر «سایه» اش، کارکردی نه سکوت‌محور بلکه فعال اما در جبهه‌ی متخاصم و در تقابل با یوسف دارد. دوگانگی شخصیت خان کاکا در مواجهه با «مردم و



حوزه‌های قدرت» از یک‌سو، و ثبات شخصیت یوسف در این مقوله، دو کارنامه از این دو برادر را نشان می‌دهد: ۱- کارنامه‌ی سقوط «خود» به نفع «شیطان‌گرایی سایه» در خان کاکا ۲- کمال‌یابی «خود» یوسف، در رویارویی با خان کاکا یا سایه‌اش.

«از نظر یونگ ناخودآگاه تنها منبع تجربه روحانی ماست و فرد فقط از طریق جریان پرزحمت خودشناسی می‌تواند به روشن‌بینی دست‌یابد (مورنو، ۱۳۹۰: ۱۶۹).

حق‌طلبی، مبارزه‌ی امان یوسف با ظلم: لابتش در دشمن‌ستیزی و آمادگی برای شهادت، اعتقاد به تاثیر شهادت در نتیجه‌ی مبارزه، سخن گفتن خسرو با اسب همچون گفت‌وگوی امام‌حسین (ع) با ذوالجناح، و عمه‌خانم که فقط همجواری در کربلا را تسکین‌خویش می‌داند، گریززدن به شهرهای مذهبی، به صحنه آوردن یزیدیان در هیبت انگلیسی‌ها- در فضای داستان- و وانمایی چهره‌هایی از این دست، و در فرجام، شهادت مظلومانه در غربت، عزاداری حسینی‌وار، نشانه‌های روشنی از تطبیق شخصیت یوسف و امام‌حسین بر اساس ذهن تاریخی ایرانیان شیعه در جهت «امتداددهی کارکردهای کهن‌الگوی قهرمان مظلوم» است.

## خود

خود (Ego) - مرکز خودآگاهی و احساس هویت است و خود حقیقی (Self) - الگوی باستانی تمامیت روان که از خود واقعی فراتر می‌رود. (اسنودن: ۱۳۹۰: ۲۰۴)

کهن‌الگوی «خود» یکی از مهمترین صورت‌های مثالی یونگ است «خود» مرکز تنظیم‌کننده‌ای است که باعث بسط دائم و بلوغ شخصیت می‌شود. (گوستایونگ ۱۳۵۲: ۲۵۰)

زمانی که خودآگاه و ناخودآگاه وجود فرد به هم رسند تمامیت و کمال در انسان به وجود آمده است. از سوی دیگر می‌توان گفت وقتی آنیما یا آنیموس با وجود فرد یکی شوند. انسان به مرحله‌ی کهن‌الگوی «خود» می‌رسد. کهن‌الگوی «من» و «خود» همپای هم پیش می‌روند. خود مرکز مجموعه‌ی خودآگاهی و ناخودآگاهی است. «من» زیر مجموعه خود است. خود نه تنها مرکز بلکه نشان‌دهنده تمامیت انسان است. خود ز تناقض‌های طبیعتانسان از همه آنچه که خوب یا بد احساس



شوداز نرینگی و مادینگی اعمال چهارگانه اندیشیدن احساس حس و شهود به طور کلی از خود آگاه و ناخود آگاه واحدی فراهم می آورد. (وردهام، ۲۵۳۶: ۱۱۶)

«یونگ می گوید: خود نه تنها مرکز، بلکه محیطی است که خود آگاهی و ناخود آگاهی را در بر می گیرد، خود مرکز این تمامیت است. همچنان که من مرکز خود آگاهی می باشد» (فوردهام، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

آنیما عمه خانم، سایه‌ی مثبت پدر از میان دو برادر، در یوسف حلول یافته نه در خان کاکا. کهن-الگوی آنیما در شخصیت عمه خانم موجب می شود تا با لایه برداری از ویژگی های شخصیتی (اعتماد به نفس و رفتار قائم به ذات و عصیان گرانه پدر)، به باز تولید روان پدر در یوسف اشاره کند و نقاب از چهره خودی های تازه به دوران رسیده و سایه‌ی فرنگی ها با اشاره‌ی تحقیر آمیز به نوع بهداشت آنها بردارد این پردازش بیانگر کمال یابی «خود» عمه خانم نیز هست.

«خانم فاطمه دخالت کرد: «خان کاکا همین قدر می دانم که نه پدرت و نه جدت هیچ کدام منت احدی را نکشیدند. نه منت فرنگی های کون نشسته را و نه منت خودی های تازه به دوران رسیده را... مرحوم حاج آقام، عمامه اش را تا آخر عمر از سر برداشت و یک عمر خانه نشین بود، تو آن مجلس... اسمش یادم رفته... حالا اسمش را بخورد... رأی را به آن که بنا بوده نداد، اگر یوسف پسر سوگولیش بود به همین علت بود که خوی خلق خودش را داشت» (همان: ۲۴).

### پیردانا

«گرچه آنیما فرانمود تمنایی بی نظم و آشفته به زندگی است، متکی به چیزی با معناست، به دانشی سری یا حکمتی پنهان که مغایر طبع نامعقول اوست. آنیما و زندگی را اگر نتوان به درستی تعریف کرد بی معنا می شود. یونگ معتقد است که در هر بی نظمی و آشفته‌گی، نوعی نظم کیهانی به چشم می خورد در هر امر ناهنجار نوعی هنجار سری و در هر امر بی سروته و بی ثبات، قانونی. در امور آشفته و غیر منتظره است که قاعدتاً معنای ژرف تری نهفته است و هر چه بیشتر معنای آنیما را دریابیم آنیما منش و سوسه آمیز خود را بیشتر از دست می دهد؛ زیرا هر آنچه که در این جهان به کار است، بر بنیاد ضد خود استوار است. در پس همه بازی های ظاهراً مهمل ولی با معنای آنیما،



سرنمونی نهفته است که سرنمون معنا یا پیردانا نام دارد. پیردانا پدر روح یا جان است و آنیما دختر او» (مورنو، ۱۳۹۳: ۶۰).

یوسف؛ که یکی از قهرمانان رمان است، در خلال داستان، برای زری و دیگران به مثابه پیر خردمند و راهنما عمل می کند، تا هرآنکه را قابلیت رهپویی در مسیر فردانیت دارد از سرچشمه ی دانایی سیراب سازد او با یادآوری سایه ی پست و خصلت های خشونت زایی که فرجام آن برادرکشی است به کهن الگوی سایه و نقاب که در قالب دست های مرموز برای جلوگیری از سامان یابی مردم، فعال شده اند، اشاره می کند و آنها را به دلاوری، مردانگی و نجابت که عکس سایه منفی است فرا می خواند.

تنها زری است که به راهنمایی های او، و یک ندای غیبی توجه دارد. همین توجهات اوست که گره داستان را به نفع کمال یابی و غلبه بر سایه های پست، می گشاید.

«یوسف پرسید: «نگفتی از من چه می خواهی؟» ملک رستم سرش را زیر انداخت و به فکر فرو رفت. ملک سهراب گفت: «کمک چه کمکی؟ هر چه آذوقه دارید به ما بفروشید، درو نکرده ها را هم خریداریم به هر قیمتی که باشد». یوسف پرسید: «کی یادتان داده؟ زینگر؟ تا حالا حرف از خرید مازاد غله بود حالا هر چه هست و نیست را می خواهند! دو برادر نگاهی به هم کردند و ساکت ماندند». یوسف داد زد: «آذوقه می خواهید که بدهید به قشون خارجی و عوضش اسلحه بگیرید و بیفتید به جان برادرها و هم وطن های خودتان؟ یک لایش کردیم نرسید حالا دولایش می کنیم! شما مگر عقل تو کله تان نیست؟ آن دست های مرموز که نمی خواهند شما سروسامان بگیرید برای چنین روزهای مبادایی است... پس کو آن دلاوری ها و مردانگی ها و نجابت ها؟» (همان: ۱۵).

در خلال داستان و در بزنگاهی جانکاه، فرامود ویژگی های اخلاقی و خصلت روحانی نهفته در روان زری، در قالب یک دانای اسرار به مدد وی می آید تا در استیصال نمآند و بر تردید غالب آید:





«زری مثل مرغی بود که از قفس آزاد شده باش. یک دانای اسرار به او ندا و نوید داده بود. نه یک ستاره، هزارها ستاره در ذهنش روشن شد. دیگر می‌دانست که از هیچ کس و هیچ چیز در این دنیا نخواهد ترسید (همان، ۲۸۶).

### چاه و گودال

از منظر نقد کهن‌الگویی، چاه به خاطر پوشیدگی و رمز آلود بودن درونش، نمادی از دنیای ناشناخته درون است، در اینجا نیز "زری" از طریق نماد چاه به قلمرو ناخودآگاهی درون می‌پردازد تا دنیای پر رمز و راز درونش را برای رهیافت به کهن‌الگوی خویشتن ملموس کند. سیروس شمیسا، با رویکرد به کهن‌الگوی یونگ؛ چاه، را نمادی برای دنیای ناخودآگاه، و بیرون کشیدن آب از آن را، بیرون کشیدن محتویات اعماق درون می‌داند. همچنین به اعتقاد وی؛ «چاه رمز روح است که به اصل تأنیث مربوط است و چاه جسد را به سرچشمه‌های آب‌های جاودانی مربوط می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۰۴).

«زری نشست، دست عمه را در دست گرفت و گفت: «ولی خودتان همیشه می‌گفتید اگر آدم درد دل کند

غصه اش کم می‌شود. می‌گفتید علی سر را در چاه می‌کرد و غصه‌هایش را به دست آبی می‌داد که نمی‌دید. می‌گفتید یقین دارم که آب چاه‌ها از شنیدن غصه‌های علی می‌خشکیده.  
 عمه سرش را تکان داد و خواند:

گر بخواهم در غمت آهی کنم چون علی سر را فرو چاهی کنم  
 (سووشون، ۱۳۹۵: ۶۹-۷۰).

### تولد دوباره

مرگ و تولد دوباره از نظر یونگ الگوهای باستانی دارد در ایران یکی از الگوهای بارز باستانی آن، گذار سیاوش از آتش و زنده برون آمدن وی از آتش، مرگ مظلومانه به دستور افرسیاب و رویش گیاه فرسیاوشان از خون اوست.



«در شاهنامه رویدن گیاه فرسیاوشان یا خون اسیاوشان از محل ریختن خون سیاوش بر زمین، نمادی از تولد دوباره این شخصیت اسطوره‌ای است» (آتش سودا، ۱۳۸۸: ۲۹۰).

دانشور از رسوخ یک باور و ذهنیت مشترک هند و اروپایی کمک می‌گیرد متناسب با باور خویش، این اعتقاد را که از طریق جغرافیای انسانی آریاییان با جغرافیای سرزمینی این مردم پیوند خورده و در شعر مک‌موهان متجلی‌ست، به عنوان شاهد مثال می‌آورد تا درک‌البد «تولد دوباره» جان تازه بریزد.

«ای ایرلند، ای سرزمین نواده‌های آریایی، من شعری برای یک درخت که در خاک تو باید بروید گفته‌ام. نام این درخت، درخت استقلال است. این درخت را باید با خون آبیاری کرد نه با آب. با آب خشک می‌شود. بله یوسف، تو درست گفتی، اگر استقلال برای من خوب است برای تو هم خوب است...» (سووشون، ۱۳۹۵: ۱۴).

در باورهای ایرانی، «مشی و مشیانه» نخستین مرد و زن کره‌ی خاکی‌اند، آن‌ها از گیاه ریواس پدیدآمده‌اند، وجود «خدا-گیاه»، که برخی سیاوش را هم یکی از آن‌ها برمی‌شمرند، مورد توجه دانشور است، رهیافت نویسنده به این فضا، تأثیر خود را بر فضای داستان و گفت‌آوردهای شخصیت‌های داستان برجای گذاشته و با استفاده از نمادهای کهن‌الگویی است.

«گریه نکن خواهرم، در خانه‌ات درختی خواهد روئید و درخت‌هایی در شهرت و بسیار درخت در سرزمینت و باد پیغام هر درختی را به درخت دیگر خواهد رسانید و درخت‌ها از باد خواهند پرسید، در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟» (همان: ۳۰۶).

در این باور، گل‌ها و سبزه‌ها، نماد رویش پاکی‌ها هستند، «گره زدن سبزه در روز سیزده‌به‌در هم شاید نمادی از آمیزش و پیوند مشی و مشیانه و به امید باروری در افکار ایرانیان باشد ... از آنجا که نوروز جشن باززایی طبیعت است، مرگ فرتوت‌ها و کهنگی‌ها، رستاخیز مردگان و امید به باروری از عناصر اولیه‌ی این جشن بزرگ محسوب می‌شوند» (نورآقایی، ۱۳۹۳: ۳۲۸).

«بعضی آدم‌ها عین یک گل نایاب هستند، دیگران به جلوه‌شان حسد می‌برند. خیال می‌کنند این گل نایاب تمام نیروی زمین را می‌گیرد. تمام درخشش آفتاب و تری هوا را می‌بلعد و جا را برای آن‌ها تنگ کرده، برای آن‌ها آفتاب و اکسیژن باقی نگذاشته به او حسد می‌برند و دل‌شان می‌-



خواهد وجود نداشته‌باشد. یا عین ما باش یا اصلاً نباش. شما تک و توکی گلی نایاب دارید و بعد خزرهره دارید که به درد ترسانیدن پشه‌ها می‌خورند و علف‌های نجیب که برای بره‌ها خوبند» (سووشون، ۱۳۹۵: ۱۴).

یوسف سووشون، از لحاظ انتقال حافظه تاریخی به ذهن و ضمیر جامعه‌ی عصر پیدایش این داستان؛ از یک سو نماد یوسف پیامبر است چرا که در یک قحطی آشکار عرض اندام می‌کند، سلامت نفس دارد، مثل یوسف نبی برای رساندن نان به همگان، به عدل و داد عمل می‌کند. از سوی دیگر، نماد سیاوش است با خوی مصلح، و بی‌گناه به مظلومه‌ای گرفتار. قهرمانی پاک‌نهاد است، حضور زنی به نام سودابه در داستان برای قرینه‌سازی یوسف و سیاوش است. جنبه دیگر سیاوش آسایی یوسف، مرگ در غربت و ریختن شدن خونس در تشابهی آشکار با ریزش خون سیاوش در دشت بی‌کسی؛ داستان را به سمت کهن‌الگوی تولد پیش می‌برد که در پایان داستان همین تولد، میلاد برجسته‌ترین کهن‌الگوی داستان یعنی «تولد دوباره» می‌شود.

### ستاره و آسمان

در سووشون «جارو کردن کُلفت و پیداشدن بعضی ستاره‌ها در آسمان»، «جاروی مادر و پیدا شدن همه ستاره‌ها» مبین توجه به نمادهای کهن‌الگویی است. ستاره‌های تابان و آسمان پاک نمادهای زندگی و آگاهی‌اند. جارو کردن خاک و زدودن آلودگی از زمین، در باوری که از تجربه ذهنی پیشینیان به صورت افکار ازلی به امروزیان رسیده است، پاکی و ستاره را در آسمان پدید می‌آورد، این نوع نگرش رویکردهای کهن‌الگویی را باز می‌نمایاند. «یکی بود، یکی نبود، یک دختر کوچولویی بود که اسمش مینا بود. این دختر تنها دختری بود که وقتی ستاره‌ها در آسمان نبودند برای ستاره‌ها گریه می‌کرد. من به عمرم هرگز بچه‌ای را ندیده بودم که برای ستاره‌ها گریه بکند. فقط مینا را دیدم که برای ستاره‌ها گریه می‌کرد. بچه‌تر که بود مادرش بغلش می‌کرد و آسمان را نشانش می‌داد و می‌گفت: ماه‌تی‌تی... گل، گل... بیا برو تو سینه مینا... یا همچنین چیزی و این طور بود که مینا عاشق آسمان شد. حالا هر شب که ابری است، مینا برای ستاره‌ها گریه می‌کند... خدا کند کلفت‌شان آسمان را جارو کند، او شلخته است. او فقط خاکها را اینجا و آنجا روی



آسمان ولو می کند و شب‌هایی که کلفته جارو کرده لااقل بعضی از ستاره پیدا هستند... اما وای اگر مادر جارو کند، مادر آسمان را پاک می‌روید و تمام ستاره‌ها و ماه را جمع می‌کند تو گونی می‌ریزد و سرگونی را می‌دوزد و گونی را می‌گذارد تو گنجه و در گنجه را قفل می‌کند. حالا مینا، راهکار را پیدا کرده، با خواهرش دست به یکی می‌کند و دسته کلید مادری را می‌دزدند و دسته کلید را در بغل می‌گیرند و می‌خوانند. اگر دسته کلید نباشد آنها شب‌ها خواب به چشمشان نمی‌آید. من هیچ دختر دیگری را ندیدم که اینقدر به فکر ستاره‌ها باشد و هیچ شهر دیگری را هم ندیدم که در گنجه‌هایش بشود ستاره قایم کرد...» (دانشور: ۱۳۹۵: ۱۵).

### رؤیا

رؤیا، آرمان‌خواهی و میل به تعالی قهرمان و نامیرایی آن موجب می‌شود تا امیدها در آینده جست‌وجو شود. از همین روست که میل به پیروزی را در توانستن فرزند جستجو می‌کند. «پسرم، اگر من نتوانستم تو خواهی توانست. از تخم چشمم عزیزتری» (همان: ۱۷). «گریه نکن خواهرم، در خانه‌ات درختی خواهد روئید و درخت‌هایی در شهرت و بسیار درخت در سرزمینت و باد پیغام هر درختی را به درخت دیگر خواهد رسانید و درخت‌ها از باد خواهند پرسید، در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟» (سوشون: ۳۰۶).

### فردانیت

«در فرایند فردانیت دو جنبه به چشم می‌خورد: الف- جریان پیراستن یا تهی کردن روح از لفافه‌های دروغین که پرسونا نام دارد، و نیز حفظ و حراست آدمی از گزند نیروی وسوسه آمیز تصاویر ازلی. ب- کمال‌پذیری، یا جریان آگاه ساختن محتویات ناآگاه به کامل‌ترین وجه ممکن، و ترکیب آنها با آگاهی از طریق فعل بازشناسی. جهت حصول این هدف می‌بایست از عنصر شفا بخش جبران یا پاداش، حداکثر بهره‌ی ممکن را برد» (مورنو، ۱۳۹۳: ۴۱). بر پایه داده‌های کهن الگویی یونگ، یوسف که آنیموس زری است نمایه‌ای از قهرمان غلبه‌ی خود صلح اندیش و تعادل روان در جهت پاکی هاست.



نگاهی اجمالی به چگونگی فرایند فردانیت زری با توجه به نمونه‌های پیش‌گفت و زیرین، نشان می‌دهد زری در تلاطم کشمکش‌ها و تقابل مکرر سایه و من، تا رسیدن به شخصیت حقیقی خود، دوران سختی را گذرانده‌است.

مراحل فرگشت زری از زنی معمولی که «شهرش، فقط خانه‌ی اوست و نمی‌خواهد جنگ را به خانه‌اش بکشاند، اسب فرزندش را در یک سازش، و گوشواره‌اش را در یک انفعال از دست می‌دهد، به یک قهرمان مصلح را در این واگویه‌ها می‌توان دید: «زری گریه‌کنان گفت: «هر کاری که می‌خواهند بکنند اما جنگ را به لانه من نیاورند. به من چه که شهر شده عین محله مردستان... شهر من، مملکت من همین خانه است، اما آن‌ها جنگ را به خانه من هم می‌کشاند...» (سووشون: ۱۹). «کاش دنیا دست زن‌ها بود، زن‌ها که زاینده‌اند، یعنی خلق کرده‌اند و قدر مخلوق خودشان را می‌دانند... اگر دنیا دست زن‌ها بود جنگ کجا بود؟» (همان: ۱۹۳).

او دیگر آن زری پیشین نیست، به زنی دیگر تبدیل شده‌است: به زنی که دیگر از هیچ کس و هیچ چیز نمی‌ترسید و برای تغییر دنیای خویش به پا خاسته‌بود و چراغ‌های ذهنش چنان روشن شده بود که دیگر هیچ کس در این دنیا نمی‌توانست آنها را خاموش کند.

درحالی که پیش‌تر فقط می‌خواست گلیم خویش را از آب بکشد: «شهر من، مملکت من همین خانه است، اما آن‌ها جنگ را به خانه من هم می‌کشاند» (همان: ۱۹).

زری، حالا به یک دگرگونی عظیم رسیده‌است: «زری گفت: اما من پشیمان نیستم... به قول یوسف نباید یک شهری، خالی از مرد باشد» (همان: ۳۰۳).

از منظر سنخ‌های باستانی در فرایند فردانیت یک سروش (رهگشای بیرونی مرتبط با درون) که بر درون موثر است قلمرو معنوی را گسترش می‌دهد: «زری مثل مرغی بود که از قفس آزاد شده باش. یک دانای اسرار به او ندا و نوید داده بود. نه یک ستاره، هزارها ستاره در ذهنش روشن شد. دیگر می‌دانست که از هیچ کس و هیچ چیز در این دنیا نخواهد ترسید. (همان، ۲۸۶).

می‌توان گفت: یوسف این آموزش را در فراگرد تلاش خود برای کمک به کمال‌یابی فرزند در جهت فرایند فردانیت به ذهن کمال‌جوی زری متبادر کرده بود

یوسف با استفاده از تمثیل گل که از منظر کهن‌الگویی نماد پاکی و لطافت روح است، درگفتمانی کم‌نظیر اهمیت و تجربه‌ی تفرد را در جهت سلامت نفس و نوع‌دوستی به فرزندش



آموزش می‌دهد. در واقع یوسف سایه‌اش را در مصاف با جنبه‌های مثبت روانی محو کرده و در پی محو کردن سایه‌ی پست فرزند است. کینه و نفرت را که سیاهی دل می‌آورد مجال‌گاه «سایه» و در عوض، محبت را جلوه‌گاه «خود به تعالی رسیده» می‌داند. روشنای دل را در دوست داشتن دیگران می‌پندارد، یوسف خطاب به فرزندش خسرو: «دوست داشتن که عیب نیست باباجان. دوست داشتن دل آدم را روشن می‌کند اما کینه و نفرت دل آدم را سیاه می‌کند. اگر از حالا دست به محبت انس گرفت بزرگ هم که شدی آماده‌ی دوست داشتن چیزهای خوب و زیبای این دنیا هستی. دل آدم عین یک باغچه پر از غنچه است اگر با محبت غنچه‌ها را آب دادی باز می‌شوند. اگر نفرت ورزیدی غنچه‌ها پلاسیده می‌شوند. آدم باید بداند که نفرت و کینه برای خوبی و زیبایی نیست، برای زشتی و بی‌شرفی و بی‌انصافی است. این جور نفرت علامت عشق به شرف و حق است» (همان: ۳۰).

### نتیجه‌گیری

از طریق گونه‌ی متعارف نقد روان‌شناختی اعماق - که یکی از پاره‌های نقد امروزی است - زوایای نهفته‌ی شخصیت‌های رمان سووشون؛ چیستی و چرایی نقشی که ایفا می‌کنند؛ کنش‌ها و واکنش‌های این اشخاص داستانی به پدیدارها؛ باورداشت‌ها، بت‌های ذهنی و مقومات ما در باید‌ها و نبایدها تبیین می‌شود.

از منظر تحلیل کهن‌الگویی و تطبیق سرنمون‌ها مشخص گردید که جامعه به شکل هول‌آوری دارای خصلت‌های مشترک چند چهرگی و نقاب بوده است.

با کاربست این نوع نقد، سایه‌های پررنگ و صورت‌بندی ساختار ضد اجتماعی حاکمیت و گروه‌های عمل‌گرای وابسته به آن از جمله خوانین و ملاکین و شمار گسترده‌ای از کنش‌گران مشخص گردید.

نیاز به قهرمان و منجی و بازتولید قهرمان که در فراگرد انتقال ناخودآگاه جمعی به فضای داستان آورده شد و برای بازتولید امید و تزریق آن به کالبد مایوس از رهایی جامعه‌ی معاصر داستان بود.

بسامد کاربست نمادینه‌های کهن‌الگویی اسب، درخت، اژدها و آب در رمان، حکایت از پی‌جویی پردامنه در جهت یافتن یک آرامه و تکیه‌گاه، برای ذهن مشوش جامعه دارد.



ستمگری بی‌کرانه، رو‌اپنداری مظالم اعمال شده بر جامعه‌ی منفعل از سوی فرادستان، جبهه‌ی دوقطبی شده و ستم‌دیدگان و آگاهان به ستمی - که از جانب جبهه‌ی خویش هیچ کمکی دریافت نمی‌کنند - میل به نامیرایی و ذهن جاودانه‌گرا؛ روح یوسف را در روان زری حلول داده و تا مرحله‌ی قهرمان تحول یافته افزایش منزلت می‌دهد.

رخ نمون این پدیدار و این نوع خوانش و این صورت‌بندی از «زن مدرن»، متأثر از «من» بهره‌گرفته از فضای مدرنیته و «خود» سامان یافته از سایر کهن‌الگوها از جمله کهن‌الگوی باورمند به «منجی» می‌باشد از همین روی است که زری را تا مرحله‌ی قهرمان تراز نخست ارتقای منزلت می‌دهد اما در این برکشیدن هم احیای حقوق زن را در ضرورت رعایت برخی قالب‌ها و چارچوب‌ها، مدنظر دارد. اگرچه: از میان قهرمانان کهن‌الگویی داستان سووشون، «یوسف» که از جنبه‌های اساطیری، قابلیت تطبیق با سیاوش و امام حسین (ع) دارد؛ نمایه‌ای از ناخودآگاه جمعی و رسوخ تجربه‌ی درازمدت ایرانیان در زمینه‌ی باورهای ملی - مذهبی است اما در فرجام این «زری»، دیگر قهرمان این رمان است که در فرایند فردانیت به کمال رشد روانی می‌رسد و تا سطح قهرمان واقعی ارتقای منزلت می‌یابد.

از طریق نقد کهن‌الگویی مشخص گردید: رخ نمون قرینه‌های نهفته در «زایش مادیان، رویدادن درخت از خون و...» آنهم در نظامی منطقی و دامنه‌دار، ملهم از انتقال تجربه‌ی اجتماعی و خودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی برای امیدوار ماندن جهت تغییر وضعیت موجود است و همین ضرورت، فضا را برای تولد دوباره - که برجسته‌ترین کهن‌الگوی رمان است فراهم می‌کند، در واقع نویسنده با بهره‌گیری فراوان از قرینه‌های کهن‌الگویی نظیر زایش و تولد نشان داده که برجسته‌ترین کهن‌الگوی آن «تولد دوباره» است دانشور بارویکرد به کهن‌الگوهای امیدزا، و در همه‌ی حالات، جامعه ایرانی را سرزنده و مستقل و پر نشاط، و ایران را نامیرا و بالنده می‌خواهد.

از طریق تحلیل کهن‌الگوها در رمان سووشون، می‌توان به صورت مصداقی، تأثیر انتقال ناخودآگاه جمعی در فرایند فردانیت گونه‌هایی از اقشار متنوع جامعه را یافت.

دانشور، تبحر خود را در انتقال این حافظه تاریخی با ملی‌گرایی ملهم از ذهن باستانی و دینی نمایان ساخته است. دگرگونی‌های تاریخی و سیاسی، دریافت تاریخی و اجتماعی رمان «سووشون» تبیین تازه و موسعی از انتقال خودآگاه و ناخودآگاه فردی و جمعی ایرانیان است.



### منابع و مآخذ

- آتش سودا، محمدعلی، (۱۳۸۸)، داستان امشب. تهران: آسیم.
- استودن، روت. خودآموز یونگ، (۱۳۹۰)، ترجمه نورالدین رحمانیان چاپ چهارم تهران: آشیان.
- سووشون، سیمین، (۱۳۹۵)، سووشون، چاپ بیست و یکم، تهران: خوارزمی.
- .....، (۱۳۸۱)، شهری چون بهشت، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.
- .....، (۱۳۹۵)، به کی سلام کنم، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
- .....، (۱۳۸۰)، ساریان سرگردان، تهران: خوارزمی.
- .....، (۱۳۲۷). آتش خاموش. تهران: علمی.
- .....، (۱۳۹۵). جزیره سرگردانی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، داستان یک روح، تهران: فردوس.
- فوردهام، فریدا، (۱۳۹۳)، مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ، ترجمه مسعود میربهاء تهران: جامی.
- کمالی بانایی، محمدرضا و توحیدی فر، نرجس، (۱۳۹۲)، «صورت مثالی آنیموس یونگ در رمان سووشون»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هفتم، شماره ۲۵.
- مورنو، انتونیو، (۱۳۹۳)، یونگ، خدایان و انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی. چاپ هشتم. تهران: مرکز.
- نورآقایی، آرش، (۱۳۹۳)، عدد، نماد، اسطوره. تهران: افکار.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۹۲)، انسان و سمبول هایش، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ نهم، تهران: جامی.
- .....، (۱۳۸۳)، روانشناسی و شرق، ترجمه دکتر لطیف صدقیانی، تهران: جامی.
- .....، (۱۳۹۲)، روانشناسی و کیمیاگری، ترجمه محمود بهفروزی، چاپ دوم تهران: جامی.
- .....، (۱۳۶۸)، چهارصورت مثالی؛ مادر، ولادت مجدد، روح، مکار، ترجمه پروین فرامرزی، تهران: معاونت فرهنگی آستان قدس.